

پیشینه تاریخی فرهنگ استراتژیک «عزت طلبی» در سیاست خارجی ایران معاصر، مطالعه موردی؛ سیاست خارجی دوران صفویه

حسن خدادی^۱

دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۲۶ - پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۹

چکیده

عده‌ای بر این باورند که در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، حفظ شأن و عزت طلبی در سیاست خارجی بر منافع ملی رجحان داشته است و از این رهگذر منافع ملی بعضاً مغفول واقع شده‌اند. اما باید بیان کرد این میزان از توجه به شأن و عزت‌جویی می‌تواند برگرفته از «فرهنگ استراتژیک منزلت طلب» ایرانیان باشد. این امر نه الزاماً بعد از انقلاب اسلامی بلکه، قرن‌هاست در تعامل ایران با جهان خارج اعمال شده که می‌توان دوران صفویه را به عنوان یکی از نخستین تجلیات تجربه فرهنگ استراتژیک منزلت طلبی در سیاست خارجی معاصر ایران نام برد.

این مقاله با کاربست مفهوم تحلیلی «عزت‌جویی» و با رویکردی تاریخی و روشی توصیفی - تحلیلی، در پی اثبات این فرضیه است که مفاهیم دیگری به جز کسب قدرت و امنیت همچون «عزت‌جویی» قابلیت تبیین سیاست خارجی ایران را در دوران صفویه دارد و بالتبع آن، پرسش اصلی مقاله پیش رو این گونه است که آیا مفاهیم دیگری به جز کسب «قدرت» و «امنیت» همچون «عزت‌جویی» با سه مؤلفه «محدودیت خودخواسته در منازعات»، «اولویت‌هویت» و «منزلت‌جویی» قابلیت تبیین سیاست خارجی ایران را در دوران صفویه دارد؟

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، عزت‌جویی، محدودیت خودخواسته بر منازعات، هویت‌یابی و منزلت طلبی

مقدمه

به نظر می‌رسد آن دسته از پارادایم‌های سیاسی که عمق هستی‌شناسی شأن به تقلیل انسان به «عقل» و «میل» می‌انجامد به ماهیت امنیت در روابط بین‌الملل نگاهی ماتریالیستی (میل باورانه) و عقل‌گرایانه دارند و فرجام گزاره‌های معرفتی آن‌ها از همین محدوده فراتر نمی‌رود. نظریه‌های متعارض روابط بین‌الملل همگی بر مبنای انسان تک‌ساحتی مادی، متشکل از دو عنصر "میل" و "عقل" و عاری از هر گونه بعد روحانی و غیر مادی (عنصر عزت طلبی یا عزت نفس) استوارند. اما آنچه واقعیت دارد، فراموشی و به حاشیه رانده شدن عنصر تیموس (عزت نفس) در انسان‌شناسی مدرن و به تبع آن نظریه‌های روابط بین‌الملل است. نظریات لیبرالیسم، رئالیسم، نو واقع‌گرایی، مارکسیسم و حتی سازه‌انگاری ریشه در انگیزه و سائقه میل (اشتها و شهوت) و یا سائقه عقل دارند. در نتیجه هیچ یک از پارادایم‌ها و نظریات اصلی امنیتی روابط بین‌الملل بر عنصر تیموس (عزت نفس) استوار نیستند و نظریه‌های امنیتی مذکور، اهمیت عزت، منزلت و مقام را به عنوان محرک و راننده مستقل انسانی کاهش داده و هیچ نظریه‌ای وجود ندارد که مبتنی بر محرک روح و نیاز انسان به عزت نفس باشد. همچنین قابل توجه است که روح، شاید از قاموس واژگان سیاسی و فلسفی غرب جدا شده است ولی نقش‌آفرینی به عنوان یک "رانه بشری بنیادین" را رها نکرده است.

پس از روی پیروزی انقلاب اسلامی، در سیاست خارجی ایران واژه‌ای به نام «عزت طلبی»، باب شده است که بی‌گمان، تباری دارد و نمودگر برآمدن نوعی نوستالژی تاریخی است. این مفهوم بر پایه کنش دینی و کنش ملی ایرانیان تعریف می‌شود. با بررسی بن‌درون مایه کلمه «عزت طلبی»، و با در نظر داشتن این پرسش بنیادین که سیاست خارجی عزت طلب چه هدف‌ها و بنیان‌هایی دارد، می‌توان به این باور دست یافت که وجود نوعی بازگشت‌گرایی نوستالژیک به عزت‌طلبی بعد از وقوع انقلاب اسلامی، سبب ساز خلق مفهوم گنج واژه‌ای به نام «عزت‌طلبی» شده است.

پرسش بنیادین این است که آیا این واژه و این رویکرد عملی در سیاست خارجی در تاریخ و اندیشه ایرانی، سابقه‌ای دارد؟ و می‌توان تبار آن را درک و دریافت کرد؟ صرف نظر از تمامی سخن‌ها، آیا پیروزمندان انقلاب ۵۷، به طرزی ناگهانی و بدون آن که از پیش شناخته شده باشند، این منزلت را یافته‌اند؟ و یا می‌توان رگه‌های اندیشه‌ای و پیشینه‌های تاریخی را درباره بر فراز

کشیده شدن آنان در عرصه سیاست خارجی در ایران، شناسایی کرد و نشان داد که از آسمان به زمین نیامده و خلقتی شتابناک نداشته‌اند؟ به نظر می‌رسد از آن‌جا که قریب به اتفاق تأملات نظری و اندیشه ورزانه‌ای که درباره سیاست خارجی ایران صورت پذیرفته، متعلق به غربیان است، نوعی خلاء تئوریک در این زمینه احساس می‌شود که مقاله پیش رو درصدد جبران آن است و نقطه شروع چنین پیشینه تاریخی را از دوران صفویه به عنوان نخستین دوره ظهور و بروز چنین رویکردی در سیاست خارجی ایران قرار می‌دهد.

«عزت‌جوئی» تصمیم‌گیران اصلی حکومت صفویه (شاه اسماعیل و شاه عباس) در شکل‌گیری و یا تداوم منازعات دوران صفویه با جهان مؤثر بوده است که این رفتار عزت‌جو و منزلت‌طلب ریشه‌ای اساسی و دیرینه در مبانی انسان‌شناسی ایرانی - اسلامی روح‌محور یا عزت‌محور «تیموس‌محور» ایرانیان دارد.

پرسش و فرضیه پژوهش

سوال اصلی مقاله پیش رو بر این اساس شکل گرفته است که آیا مفاهیم دیگری به جز کسب «قدرت» و «امنیت» همچون «عزت‌جوئی و منزلت‌طلبی» قابلیت تبیین سیاست خارجی ایران را در دوران صفویه دارد؟ و به عبارتی آیا عزت‌جوئی تصمیم‌گیران اصلی حکومت (شاه اسماعیل و شاه عباس) در شکل‌گیری و یا تداوم منازعات ایران در صفویه مؤثر بوده است؟ بنابراین مقاله حاضر با کاربرد مفهوم تحلیلی «عزت‌جوئی و منزلت‌طلبی» در پی نشان دادن این فرضیه است که مفاهیم دیگری به جز کسب قدرت و امنیت همچون «عزت‌جوئی و منزلت‌طلبی» قابلیت تبیین سیاست خارجی ایران را در دوران صفویه دارد و به عبارتی «عزت‌جوئی و منزلت‌طلبی» تصمیم‌گیران اصلی حکومت در شکل‌گیری و یا تداوم منازعات ایران در دوران صفویه مؤثر بوده است.

پیشینه پژوهش

ادبیات مورد بررسی مقاله حاضر، در دو دسته تنظیم شده‌اند؛ دسته اول شامل آثار عمومی است که به مرور آثاری پرداخته شده که در پی تبیین سیاست و روابط خارجی ایران در مدت زمانی طولانی هستند. مانند روح‌الله رضوانی (۱۳۴۵) در کتاب سیاست خارجی ایران: ملتی در

حال توسعه در امور جهانی، عبدالرضا هوشنگ مهدوی (۱۳۴۹) در کتاب تاریخ روابط خارجی ایران، ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی (۱۳۹۰) در کتاب الگو و روند در سیاست خارجی ایران و... که سیاست و روابط خارجی ایران را در یک دوره زمانی طولانی‌تری بررسی کرده‌اند. همان گونه که از نام این آثار پیدا است، تاریخ، هدف بررسی نویسندگان بوده است و فقدان دسته‌بندی نظری یا مفاهیم نظری مورد استفاده در تبیین سیاست خارجی در آن مشهود است. عوامل توضیح‌دهنده روابط خارجی ایران در این اثر به عوامل غیرساختاری و در عین حال واقع‌گرایانه‌ای مثل قدرت، مسائل ژئوپلیتیک، اتحادها و ائتلاف‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها در جنگ‌ها، معاهدات صلح و در بعضی موارد نقش افراد محدود می‌شود.

دسته دوم به آثاری می‌پردازد که سیاست و روابط خارجی ایران را در دوران صفویه بررسی کرده‌اند. مانند نصراله فلسفی (۱۳۴۲) در کتاب سیاست خارجی ایران در دوران صفویه، علی اکبر ولایتی در دو کتاب تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی (۱۳۷۵) و تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه عباس اول صفوی (۱۳۷۴)، رودلف متی (۱۳۹۰)، در کتاب اقتصاد و سیاست خارجی عصر صفوی.

از میان چهار منبع بررسی شده در مورد سیاست و روابط خارجی دوران صفوی، کتاب فلسفی صرفاً شرحی تاریخی بر روابط خارجی دوران صفوی است، دو کتاب ولایتی تاریخی و غیرنظری و در عین حال دارای مفاهیم و استدلال‌های غیرمتعارف و مقاله رودلف متی غیرنظری و مبتنی بر مفاهیم و استدلال‌های متعارف بود.

به طور خلاصه می‌توان بیان کرد در بسیاری از آثار نام برده شده در دو قسمت بالا، ارزش توضیحی پدیده‌های تکوینی و غیرمتعارف نادیده انگاشته شده و یا ارزش آن به جعبه ابزاری در دست سیاست‌مداران تقلیل یافته است. این آثار همگی از آثار صرفاً توصیفی یا صرفاً تاریخی هستند و بررسی منابع دست اول شامل خاطرات، زندگینامه‌ها و کتاب‌های دارای اسنادی را شامل نمی‌شود که اساس بررسی‌های مصداقی این مقاله را تشکیل می‌دهد.

روش تحقیق

شیوه گردآوری داده‌ها در این مقاله کاملاً کتابخانه‌ای با اولویت داده‌های دست اول مثل اسناد حقوقی، تاریخی و دیپلماتیک، خاطرات، سخنرانی‌ها، خاطرات شاهدان رفتار و گفتار و

افکار کنش‌گران و تصمیم‌گیران اصلی است و روش کلی پژوهش منبعث از روش توصیفی - تحلیلی است.

روش بررسی فرضیه

به منظور احراز اثبات فرضیه، اگر بتوان نشان داد که تصمیمات کنشگران در اتخاذ هر یک از مراحل منازعه‌های خارجی دوران صفویه، ناشی از مؤلفه‌های عزت‌جوئی است، می‌توان نقش عزت‌جوئی را در آن مرحله از منازعه احراز کرد. بدین منظور باید بررسی کرد؛ آیا «محدودیت خودخواسته بر منازعه»، «اهمیت یافتن هویت» و «منزلت‌جوئی» نزد تصمیم‌گیران اصلی در شکل‌گیری هر یک از مراحل سه‌گانه مصادیق منازعات دوران صفویه مؤثر بوده‌اند یا خیر؟ این مؤلفه‌ها در اظهارات و رفتار تصمیم‌گیرندگان اصلی مورد جستجو قرار می‌گیرند.

چارچوب نظری

چارچوب نظری مقاله پیش رو از مبحث تئوریک «تعریف عملیاتی شاخصه‌های عزت‌جوئی» حیات گرفته است. بنابراین سعی نگارنده بر تشریح تبیین شاخصه‌های عزت‌جوئی (محدودیت خودخواسته بر منازعه، اهمیت یافتن هویت و منزلت‌جوئی) و حیات دادن به این شاخصه‌ها با بررسی تحولات خارجی دوران صفویه است.

تعریف مفاهیم

چیستی عزت‌جوئی

عزت‌جوئی؛ رفتاری با هدف کسب عزت است که عزت خود را به دو شکل در رفتار کنشگر نشان می‌دهد. اول؛ خود بدل به هدف غائی کنشگر می‌شود و دوم؛ راهنمای رفتار می‌شود و بدین نحو رفتار کنشگر به نوعی با عزت محدود می‌شود. با این نگاه به دو نقش عزت، مؤلفه‌های مفهوم عزت‌جوئی نیز عبارت از محدودیت خودخواسته بر منازعه، اهمیت یافتن هویت و منزلت‌جویی هستند.

در ادامه ماهیت این مؤلفه‌ها بر اساس مطالب شرح داده شده، تحلیل می‌شود تا مقصود و مصادیق هر یک معلوم شده و در قسمت بعد مصادیق عینی آن‌ها در تاریخ منازعات ایران دوران

صفوی یافت می‌شود.

محدودیت خودخواسته بر منازعه

اما چنین محدودیتی شامل چه چیزهایی می‌شود؟ محدودیت خودخواسته بر منازعه شامل؛ محدودیت در ابزار منازعه، محدودیت ناشی از قواعد بر منازعه و محدودیت در اهداف منازعه است (Lebow, 2008a: 149).

محدودیت در ابزار منازعه را می‌توان به شکلی ساده این گونه توضیح داد که کنشگر برخلاف توانایی استفاده از یک ابزار جنگی خاص و با وجود دانستن این موضوع که استفاده از این ابزار، موقعیت او را در منازعه بهبود می‌بخشد، از استفاده از آن خودداری می‌کند.

با توجه به ادبیات مورد مطالعه، محدودیت ناشی از قواعد بر منازعه را می‌توان این چهار محدودیت دانست: اول؛ ایجاد محدودیت بر خود با توافق بر سر زمان و مکان منازعه (Lebow, 2008a: 20)، دوم؛ محدودیت ناشی از مهمان‌نوازی (Lebow, 2008b)، سوم؛ محدودیت ناشی از قراردادهای پیشین یا به عبارتی وفای به عهد و چهارم؛ محدودیت ناشی از جوانمردی.

محدودیت در اهداف منازعه در واقع عبارت است از تعیین اهدافی به غیر از اهداف متعارف در منازعات. اگر اهداف متعارف در منازعات را تسخیر یا افزایش عمق استراتژیک به منظور کسب ثروت یا امنیت و بقاء بدانیم، اهداف منازعات با هدف کسب عزت عبارت از خود ایزاری در قالب نمایش رقابتی شجاعت، سلحشوری و جنگاوری و یا احیاء اعتبار است (Lebow, 2008a: 162-164).

اهمیت یافتن هویت

به صورت اولیه هویت را چیزی تعریف می‌کنیم که کنشگر با الصاق خود به آن و ادعای مالکیتش، تعریف و از دیگر کنشگران متمایز می‌شود. در اینجا عنصر «تفاوت» بسیار کلیدی است. هر گونه مانع در برابر تکوین هویت، یا حمله به آن به عنوان تهاجم به خود کنشگر تلقی می‌شود و واکنش منازعه‌آمیز آن کنشگر را به همراه خواهد داشت و بر دو قسم است: اول؛ اولویت یافتن امنیت هستی شناختی به امنیت فیزیکی و دوم؛ دنباله روی نخبگان تصمیم‌گیر از دیگر نخبگان و توده‌ها است.

در جوامع عزت محور، اهمیت یافتن هویت به هدف نبودن بقاء پیوند می خورد. در این جوامع «اولویت بقاء و امنیت» پایین تر از «اولویت هویت» است. این گزاره را می توان در این قالب بیان کرد که در چنین جامعه‌ای «امنیت هستی شناختی» نسبت به «امنیت فیزیکی» شأن اولویت بیشتری دارد. به عبارت دیگر می توان گفت اگر یک واحد سیاسی امنیت هستی شناختی اش را بر امنیت فیزیکی ترجیح دهد، این جامعه در پی حفظ حیثیت خود از طریق هویتش است.

منزلت جوئی

سوّمین مؤلفه عزت جوئی عبارت است از منزلت جوئی و نقش آن در شکل گیری، تداوم و پایان منازعات است. اگر شهرت را با تساهل مفهومی نزدیک به منزلت بدانیم دو مفهوم عزت و منزلت به واسطه مفهوم حیثیت به هم مرتبط می شوند. با این توضیحات انتزاعی و به منظور عینی بخشی بیشتر به مفهوم منزلت جوئی با استفاده از مفهوم شهرت که در این توضیحات آمد، منزلت جوئی را به دو مفهوم عینی تر «شناسائی» و «احیاء اعتبار» تبدیل می کنیم و در ادامه آنها را توضیح می دهیم.

شناسائی

شناسائی عبارت از اذعان کنشگران عضو محفلی خاص به پذیرش کنشگری خارج از آن محفل که علاقمند به حضور در آن جمع و محفل می باشد. از آنجایی که هدف این کنشگر ورود به این محفل بوده است، برآورده شدن این هدف موجب احساس عزت برای کنشگر جدید الورد خواهد بود. شناسائی یک کنشگر به صورت دو فرایند مجزا انجام می شود. فرآیند اول؛ با استفاده از سه مفهوم تحسین، تقلید و پذیرش و فرآیند دوم؛ با سه مفهوم انتقاد، انحراف و یارگیری شناسائی را نشان می دهد.

در فرآیند اول؛ کنشگر با تحسین (Steele, 2008: 69,93,96) و تقلید (Lebow, 2008a: 15,19,452-543) از هویت یک محفل سعی می کند با رعایت سلسله مراتب به نوعی خود را به آن هویت الصاق کند. موفقیت این روش به پذیرش اعضای فعلی محفل بستگی دارد. در فرآیند دوم؛ کنشگر به دلیل عدم پذیرفته شدن در یک محفل، یا مقابله با هویت محفلی که با هنجارهای آن مغایر است، دست به انتقاد از هویت محفل رقیب می زند، از اصول هویت محفل

رقیب با گزینش اصولی متضاد انحراف می‌جوید و سپس با یارگیری از بین کنگران سرگردان یا ناراضی در محفل رقیب، محفل خود را می‌سازد (Lebow, 2008a: 544).

احیاء اعتبار

احیاء اعتبار مربوط به شرایطی است که در آن اعتبار کنشگر از میان رفته است. کنشگر دست به تلاش برای احیاء آن می‌زند. فرآیند احیاء اعتبار بسته به برداشت‌های کنشگر از علل و دلایل از میان رفتن اعتبار اولیه دو نوع است. کنشگر از میان رفتن اعتبار خود را یا ناشی از تحقیر و توهین (Onuf, 2009: 147) از سوی کنشگری دیگر یا ناشی از شرم (Steele, 2008: 41; Bowman, 2006: 27) از دست رفتن یک موقعیت و اعتبار تاریخی می‌داند. احیاء اعتبار در نوع اول از فرآیند تحقیر - خشم - انتقام و در نوع دوم از فرآیند شرم - جبران صورت می‌گیرد. تحقیر یا ناشی از مواردی خاص برای کنشگر برتر، مثل آسیب دیدن (Lebow, 2008a: 534) یا احساس ندای هم‌وردطلبی از سوی کنشگر پایین‌تر (Lebow, 2008a: 69)، یا ناشی از مواردی عمومی برای تمام کنشگران مثل عهدشکنی، تهدید شدن، وعده پاداش نامناسب (Lebow, 2008a: 552-553)، وجود موانع در برابر خودابرازی (Lebow, 2008a: 19) و زیر سؤال رفتن استقلال (Lebow, 2008a: 15; O'Neill, 1999: 87-88) است.

خشم از نگاه لیو با دو مفهوم درد و امید، واسطه دو مفهوم ابتدائی و انتهایی این فرآیند است؛ درد ناشی از تحقیر و توهینی که کرامت فرد را کاهش می‌دهد و امید به انتقام از آن را ایجاد می‌کند. از نظر یونانیان؛ خشم کالایی تجملی است که فقط محدودی از افراد توان استفاده از آن را دارند و آن افراد محدود دارای قدرت انتقام‌جوئی هستند (Lebow, 2008a: 130-131). در عرصه سیاست خارجی نه دولت‌های ضعیف، بلکه دولت‌های قدرتمند هستند که تحقیر را تجربه می‌کنند. در سطح بین‌الملل وقتی از شناسایی یک کنشگر مدعی قدرت جلوگیری می‌شود، این کنشگر خشمی را تجربه خواهد کرد که انتقام را در پی خواهد داشت. دولت‌های در سلسله مراتب پایین‌تر قدرت که قدرتی بالاتر از خود را هم‌وارد تلقی کنند، موجب بروز خشمی در آن کنشگر می‌شوند که ناشی از احساس تحقیرشان از سوی کنشگر فرومایه‌تر است (Lebow, 2008a: 69). در ادامه، کنشگر در وضعیت تحقیر دچار خشم می‌شود و در نهایت، دست به انتقام (Bowman, 2006: 21 & 27) می‌زند. در توضیح مرحله انتهایی این فرآیند، یعنی انتقام، هم باید

گفت میل به انتقام از تمام بی‌حرمتی‌ها نسبت به خود وجود دارد (Lebow, 2008a: 15). انتقام که در شکل ساده‌اش عبارت از درگیری در خشونت است، ایجاب می‌کند که احیاء اعتبار نیازمند مشارکت در خشونت باشد (O'Neill, 1999: 91). تحقیر باید کاملاً محو شود و در ملاء عام جزای عامل شرم، داده شود چنان که همه بتوانند شاهد این انتقام باشند و آن را درک کنند. صرف هیچ هزینه‌ای برای این اهداف زیاد نیست (Bowman, 2006: 27).

در کنار تحقیر، شرم هم باعث از بین رفتن اعتبار می‌شود. شرم نتیجه از دست رفتن اعتبار ناشی از نقش کنشگر یا کاهش تدریجی اعتبار تاریخی او است. اونیل توانمندی کنشگران را مؤلفه‌ای در ایجاد شرم می‌داند (O'Neill, 1994: 14). این استدلال به این خاطر است که هرچه کنشگران توانمندی بیشتری داشته باشند، در دو وضعیت از دست رفتن این توانمندی و یا عدم استفاده شایسته از آن دچار شرم می‌شوند. کنشگر در حالت شرم سعی در جبران می‌کند تا مجدداً اعتبار خود را کسب یا آن را بازتعریف کند.

عزت جوئی در سیاست خارجی سلسله صفویه

تکوین هویت در دوران صفوی و نقش آن در منازعات با عثمانی

فهم کیفیت و تأثیر عزت جوئی شاه صفوی تا حدّ زیادی منوط به فهم تکوین هویت به صورت نیرویی محدودکننده و منبعی تأثیرگذاری بر شاه است. گرچه حق الهی شاهان در هیچ دوره‌ای به اندازه دوره صفوی مطرح نشده بود (سیوری، ۱۳۸۹: ۱۶۱) و شاهان صفوی در فقدان قشر اشرافی و مفهوم اشرافیت دارای قدرت مطلق بودند (طباطبائی، ۱۳۸۹: ۱۲۳، ۱۸۳-۱۸۴، ۱۹۸-۱۹۹)، تکوین هویت، نزد شاهان صفوی در گذر زمان با تصوف، تشیع و صد البته خود پدیده سلطنت، صورت می‌پذیرفت (طباطبائی، ۱۳۸۹: ۴۴۰-۵۰۱) و این نیروها در تکوین هویتی عزت جو در شاهان صفوی اثرگذار بودند. بازوی نظامی نهضت و سپس دولت صفوی، یعنی سپاهیان قزلباش را نباید از قلم انداخت (مصباح، ۱۳۹۳: ۸۵).

تشیع از قرن هفتم شمسی / سیزده میلادی به بعد به وسیله بعضی از طرق صوفیگری در ایران رواج یافت که در ظاهر سنی بودند ولی علاقه خاصی به حضرت علی (ع) داشتند و ولایت او را نیز پذیرفته بودند. گرچه خاندان صفوی پس از به قدرت رسیدن ادعای سیادت داشت، در زمان شیخ صفی الدین چنین ادعایی وجود نداشت (Morimoto, 2010: 447) و حتی برداشت‌هایی

مبنی بر سنی بودن شیخ صفی الدین وجود دارد (Ghadimi and Abbasalipour, 2011: 177-180) به نحوی که برخی معتقدند طریقت صفوی از زمان پدر بزرگ شاه اسماعیل، یعنی جنید، به بعد گرایش‌های شیعی خود را با جذب شدن به نهضت مشعشع نشان داد و در زمان علی ابن جنید کاملاً شیعه شد (نصر، ۱۳۸۹: ۳۳۶-۳۳۵). از اواخر حکومت شاه اسماعیل نیاز به حکومت فقها احساس شد و به تدریج فقها در امور شرعی و قضایی وارد شدند و حتی از نظر متون فقهی شیعه و دولت صفوی مقام صدارت و قضاوت نباید در اختیار صوفیان قرار می‌گرفت و متصلی آن می‌بایست دارای سواد فقهی می‌بود (جعفریان، ۱۳۸۸: ۲۹۳) با این احساس نیاز، دولت صفوی به تشویق مهاجرت علمای جبل عامل به قلمرو خود پرداخت (Stewart, 1996).

در مورد ارتباط قدرت این دو شاه صفوی با مسائل فکری- هویتی حکومت صفوی، می‌توان این گزاره را مطرح کرد که در زمان شاه اسماعیل قدرت تکوینی ناشی از رابطه مریدی و مرادی او تا شکست چالدران و همچنین هویت شیعی نضج گرفته در حکومت صفوی تمایل به عزت را باعث می‌شد و در زمان شاه عباس قدرت فیزیکی او موجب اثرگذاری عزت در ایجاد منازعات می‌شد (مصباح، ۱۳۹۳: ۸۹).

در چارچوب نظری دیدیم، هرگونه مانع در برابر تکوین هویت یا حمله به آن در واقع تهدید امنیت هستی‌شناختی کنشگر است و واکنش منازعه‌آمیز کنشگر را به دنبال دارد. در جامعه‌ای که شکل‌گیری آن بر اساس تکوین هویتی خاص و رقابت این هویت در برابر دیگران است؛ می‌توان صدور این گزاره را منطقی و موجه دانست که در چنین جامعه‌ای «امنیت هستی‌شناختی» نسبت به «امنیت فیزیکی» اولویت بیشتری دارد.

هویت دولت صفوی از پیش از تأسیس، به تدریج با تکوین نوعی تشیع تکوین یافت. این هویت ایران عهد صفوی را در برابر و در رقابت با امپراتوری عثمانی قرار داد که علاوه بر نمایندگی جهان اسلام در برابر اروپا، هویت خود را اسلام سنی قرار داده بود. بدین ترتیب این امر باعث شد تا امپراتوری عثمانی هم مواعی در برابر تکوین هویت دولت صفوی قرار دهد و هم بعد از تکوین آن به این هویت حمله کند. این مواعی و سپس حملات، واکنش منازعه‌آمیز دولت صفوی را در پی داشت.

از مصادیق حمله عثمانی به منبع هویت حکومت صفوی در عصر شاه اسماعی؛ می‌توان به نامه‌های تهدیدآمیز سلطان سلیم به شاه اسماعیل اشاره داشت که در آن ضمن حمله به تصمیم

حکومت صفوی در به رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع به حکومت صفوی اعلام جنگ می‌شود: «سبّ شیخین کریمین رضی الله عنهما [از سوی تو] همه به حدود تواتر پیوست. ائمه دین و علمای مهتدین رضوان الله علیهم اجمعین کفر و ارتداد ترا [...] فتوی دادند [...] ما نیز جهت تقویت دین [...] زره و خفتان پوشیدیم [...] . در شهر صفر ختم بالخیر و الظفر از دریا [تنگه بسفر] عبور فرمودیم بدان نیت که [...] به سر پنجه قدرت سروری سودای صفدری از سر سراسیمه‌ات بدر کنیم» (نوائی، ۱۳۴۷: ۱۴۶-۱۴۵).

چنین حملاتی به هویت شیعی حکومت صفوی، شاه اسماعیل را مجاب ساخت در عین ضعف نفرات و تجهیزات به دعوت جنگ سلطان سلیم جواب مثبت دهد. در بخش بعد مشخص می‌شود که بی‌توجهی شاه اسماعیل به دعوت شدن به نبرد، به جز مسأله عزت مشکلی دیگر برای او ایجاد نمی‌کرد.

محدودیت خود خواسته در منازعه

محدودیت خودخواسته شاه اسماعیل در سیاست خارجی

شاه اسماعیل فردی صوفی بود ولی از آن جایی که فراتر از نقش عادی یک شیخ رفت و میان خدا و خلق قرار گرفت، رهبری تلقی شد که کامیابی نظامی‌اش از دلایل مافوق انسانی او برشمرده می‌شد (امورّتی، ۱۳۸۹: ۳۱۶-۳۱۵) او در مقام نماینده دوازده امام، صفات الهی برای خود قائل و مبراً از خطا، پیر، مرشد و مرشد کامل صفوی بود. پیروانش حکم مرید یا صوفی و یا غازی داشتند و سربازان قزلباش همواره به خواست او چون موجودی الهی حرمت می‌گذاشتند و با این جمله «قربان اولدغیم پیریم مورشیدیم» خود را در راه پیر و مرشدم قربانی می‌کنم، در جنگ‌ها رجزخوانی می‌کردند و گزارش‌ها از رفتار متعصبانه آنها در میدان جنگ نشان می‌دهد که فریاد آنها حاکی از ایمان درونی آنها بود و در جنگ چیزی جز پیروزی نمی‌خواستند چون معتقد بودند فناپذیرند و در صورت مرگ هم مستقیماً به بهشت خواهند رفت (رویمر، ۱۳۸۹: ۳۱-۳۲). با چنین تصوّراتی پیروزی چیزی نیست که به هر قیمتی دنبال شود بلکه ابزار، قواعد و اهداف منازعه نسبت به ابزار، قواعد و اهداف متعارف منازعات محدود می‌شود و دیگر اهدافی چون تسخیر یا افزایش عمق استراتژیک به منظور کسب ثروت یا امنیت و بقا اولویت ندارد.

قصد شاه اسماعیل و سلطان سلیم از جنگ چالدران چه بود؟ در نگاه متعارف این جنگ باید

در قالب اهدافی چون فتوحات، تسخیر یا افزایش عمق استراتژیک به منظور کسب ثروت یا امنیت و بقا صورت گرفته باشد، ولی بازخوانی رفتار این دو در این جنگ نشان می‌دهد نه تنها چنین اهدافی دنبال نمی‌شد، بلکه ابزار و قواعد این نبرد محدود شده بود (مصباح، ۱۳۹۳: ۹۰).

در مورد محدودیت ابزار جنگ باید به عدم تمایل سپاه صفوی به استفاده از توپخانه اشاره کرد چرا که نظام صفوی استفاده از توپخانه را مخالف شکوه و شجاعت سپاه تلقی می‌کرد (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۳۹۲).

در مورد ایجاد محدودیت با قواعد در جنگ چالدران، با یادآوری توافق بر سر زمان و مکان منازعه و جوانمردی به عنوان ابعاد محدودیت قاعده‌ای در منازعه، باید به نحوه مواجهه دولت صفوی با سپاه دارای توپخانه عثمانی اشاره کرد. اولاً شاه اسماعیل در حالی دعوت سلطان سلیم برای جنگ را پذیرفت که هم، زمان مناسبی برای گردآوری و آماده‌سازی سپاه در خور را نداشت (اسکندریگ ترکمان، ۱۳۸۷ الف: ۴۲)؛ و هم اینکه در صورت عدم پذیرش، سپاه عثمانی چاره‌ای جز بازگشت نداشت (نوائی، ۱۳۴۷: ۳۸-۳۷). چنین نوعی از پذیرش دعوت به نبرد ناشی از اعتماد به «زور بازوی غرور» (روملو، ۱۳۴۷: ۱۴۴) و یادآور دعوت به نبرد تن به تن یا دعوت به دوئل است، یعنی نبردهایی که عدم پذیرش دعوت به آن مساوی از بین رفتن اعتبار شخص مدعو است. ثانیاً، شاه اسماعیل از پایگاه دارای مزیت خود در کوهستان‌های خوی به سمت دشت چالدران رفت (رویمر، ۱۳۸۹: ۴۱)؛ ثالثاً، تقریباً در تمام کتاب‌های نوشته شده در آن دوران متواتر است که شاه اسماعیل در برابر پیشنهاد اکثر امیران سپاه خود مبنی بر شیخون زدن به سپاه عثمانی در شب قبل و پیش از آرایش نظامی مقاومت کرد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ الف: ۴۲؛ امیر محمود بن خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۶۲-۱۶۱ یدالله شکری، ۱۳۵۰: ۴۸۴؛ روملو، ۱۳۴۷: ۱۴۵).

رابعاً، یکی از علل دشمنی سلطان سلیم با شاه اسماعیل را می‌توان پناه دادن شاه اسماعیل به سلطان مراد، برادرزاده سلطان سلیم، دانست که مصداق مهمان‌نوازی است (یدالله شکری، ۱۳۵۰: ۴۷۳-۴۷۱؛ اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ الف: ۴۱). مقاله «روابط بین‌الملل و هویت» نشان می‌دهد که چگونه مهمان‌نوازی و اصرار بر آن به عنوان یکی از منابع عزت، باعث آغاز جنگ تروا شد (Lebow, 2008b).

در مورد محدود بودن اهداف جنگ هم می‌توان به دو مورد اشاره کرد: مورد اول که

نشانگر وجود عزت‌جوئی در رفتار سلطان سلیم است، نشان می‌دهد که چگونه هدف سلطان سلیم از این جنگ فتح خاک دولت صفوی نبوده است. پس از پیروزی سلطان سلیم در جنگ چالدران و فتح تبریز، گرچه اکثریت مردم اهل تسنن این شهر با عدم اعتراض خود رضایتشان را از جابه‌جائی قدرت نشان دادند (امورتی، ۱۳۸۹: ۳۲۲؛ نوائی، ۱۳۴۷: ۱۴۰ و ۱۹۴ - ۱۹۳)، سلطان سلیم و سپاه عثمانی تنها هشت روز این شهر را در دست داشتند و پس از این مدت سپاه عثمانی تبریز و خاک ایران را ترک و در آماسیه اتراق کردند و شاه اسماعیل به سرعت وارد شهر شد (نوائی، ۱۳۴۷: ۲۳۳؛ روملو، ۱۳۴۷: ۱۴۹).

مورد دوم از این منطق ناشی می‌شود که اگر در هنگامه نبرد متعارف میان دو دولت، یکی از این دو با مرگ شاه خود مواجه شود به احتمال قریب به یقین، جنگ داخلی قدرت میان مدعیان جانشینی این دولت را تضعیف کرده و فرصتی مناسب برای دولت دیگر به وجود می‌آورد تا در این هنگامه ضعف رقیب در جنگی نابرابر آن را شکست دهد و پاره‌ای از خاک آن را به خود ملحق سازد. (مصباح، ۱۳۹۳: ۹۲). ولی در سال ۹۲۲ ق (۸۹۵ ش / ۱۵۱۶ م) در حالی که سپاه شاه اسماعیل در اندیشه و آماده‌سازی برای حرکت به سمت عثمانی بود، سلطان سلیم درگذشت و فرزندش سلطان سلیمان جانشین او شد و «چون از جانب او مخالفتی ظهور نیافته، علماء اعلا اعلام لشکر بدون حرکت خصم جایز ندانستند (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ الف: ۴۳).

تاکنون با اشاره به محدودیت در ابزار، قواعد و اهداف جنگ نشان دادیم که جنگ چالدران، جنگی متعارف در راستای فتح یا افزایش عمق استراتژیک به منظور کسب ثروت یا امنیت و بقاء نبود. اکنون نوبت اشاره به مصداقی ایجابی است که نشان دهد، هدف جنگ چالدران منزلت‌جوئی بوده است. به این منظور اولاً به دو مورد گواه خُرد، یعنی «نمایش رقابتی شجاعت» و اولویت بالاتر «ناموس» به تمامیت ارضی اشاره می‌شود و ثانیاً بر اساس شیوه پذیرش «ریسک» استدلال می‌شود.

اولین مورد گواه خُرد یعنی نمایش رقابتی شجاعت عبارت از جنگ تن به تن شخص شاه اسماعیل با قهرمان و پهلوان عثمانی است. مالقوج اوغلی به درخواست سلطان سلیم (یدالله شکر، ۱۳۵۰: ۴۸۳) از دلاوران عثمانی و شجاعان روزگار شاه اسماعیل را به جنگ تن به تن فراخواند (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ الف: ۴۲)

دومین مورد گواه خُرد استناد به اتّفاقی است که در پایان جنگ چالدران پیش آمد و موجب

شد تا شاه اسماعیل به سلطان سلیم در مورد این حادثه پیشنهادی بدهد. پس از شکست سخت شاه اسماعیل از سلطان سلیم در جنگ چالدران حرمسرای دربار شاه اسماعیل همراه با همسر او به دست سلطان عثمانی افتاد (گوندوز، ۱۳۸۹: ۱۲۰). شاه اسماعیل در این مورد می‌گوید «اگر عیاذاً بالله ناموس به دست قیصر افتاد، ما را دیگر زندگی به چه کار می‌آید و دودمان ما بر طرف می‌شود» (شکری، ۱۳۵۰: ۵۰۱). در قبال این اتفاق شاه اسماعیل طی نامه‌ای که نویسندگان ترک به آن استناد می‌کنند، حاضر می‌شود قسمتی از خاک ایران را به جای استرداد همسرش به عثمانی ببخشد (نوائی، ۱۳۴۷: ۲۳۰). اگر بنا به تعریف متعارف از واقع‌گرائی، بقاء دولت عبارت از حفظ تمامیت ارضی باشد، شاهدیم که چگونه این امر و به قول خود شاه اسماعیل «افتادن ناموس به دست قیصر»، موجب می‌شود تا او اولویت را به منزلت دهد و بقاء را فدای آن کند (مصباح، ۱۳۹۳: ۹۳).

استدلال بر اساس شیوه پذیرش ریسک بر اساس این گزاره است که در اهداف متعارف و عادی کنشگران تنها در صورت احتمال از دست دادن چیزی ریسک را می‌پذیرند. اگر پذیرش ریسک به منظور کسب چیزی باش؛ می‌توان این گونه برداشت کرد که اولویت بقاء نسبت به آن چیز پائین‌تر است و بدین گونه هدف منازعه چیزی به جز اهداف متعارف است. آیا دولت صفوی را خطر از دست دادن منزلت در صورت عدم ورود به جنگ چالدران تهدید می‌کرد؟ یا این دولت برای کسب منزلت وارد این جنگ شد؟

طرف علاقه‌مند به منازعه در واقع امپراتوری عثمانی بود که مورد تحقیر دولت تازه تأسیس شیعی و در پی نام صفوی قرار گرفته بود، اتباعش از سوی دولت صفوی جذب می‌شدند و قلمرواش مورد تاخت و تاز آنان بود و به عنوان خلافت اسلامی مورد شناسائی دولت صفوی قرار نگرفته بود. تلاش سلطان سلیم برای تحریک شاه اسماعیل برای ورود به جنگ، گویای اهمیت این منازعه برای احیاء حیثیت امپراتوری عثمانی است. در دیگر سو، شاه اسماعیل، چیزی برای از دست دادن در این نبرد نداشت ولی در عین حال صرف ورودش به این نبرد نابرابر، نوعی از شناسائی برای این دولت محسوب می‌شد و در بهترین حالت در صورت کسب برتری در این نبرد، منزلت زیادی کسب می‌کرد (مصباح، ۱۳۹۳: ۹۳).

در بخش احیاء اعتبار خواهیم دید که دولت صفوی به عنوان کنشگر دارای اهمیت کمتر در سلسله مراتب چگونه به تحقیر کنشگر بالاتر در سلسله مراتب می‌پرداخت و این امر چگونه

موجب خشم و انتقام امپراتوری عثمانی شد.

محدودیت خودخواسته شاه عباس در سیاست خارجی

نوع نگاه به شاه عباس با نوع نگاه به شاه اسماعیل به این دلیل متفاوت است که شاه عباس به جای دارا بودن قدرت و مشروعیت کاریزماتیک شاه اسماعیل، دارای اقتدار فیزیکی و چیزی بود که طباطبایی با استناد به سفرنامه‌های جهانگردان و سفرای اروپایی آن را «عقلانیت» و توجه به «مصالح ملی» (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۲۱۰-۲۰۹) می‌نامد. این عقلانیت شاه عباس آزمون فرضیه مقاله در نشان دادن عزت‌جوئی در سیاست خارجی را مشکل می‌کند. اما این استدلال وجود دارد که عقلانیت منتسب به شاه عباس نه ناشی از فرایند تصمیمات شاه عباس بلکه ناشی از نتیجه این تصمیمات است.

شاه عباس بیش از تمام دیگر شاهان دوران صفوی در پی کسب منافع بود و حتی طباطبایی نیز او را شاهی می‌بیند که انگیزش خرد در او چیره است. آیا می‌توان مواردی حاکی از عدم ارزش پیروزی برای شاه عباس را نشان داد؟ آیا می‌توان نشان داد نبردهای دوران او در قالب اهدافی چون فتح سرزمینی یا افزایش عمق استراتژیک به منظور کسب ثروت یا امنیت و بقاء نمی‌گنجید و ابزار و قواعد این نبردها هم با عزت محدود می‌شدند.

در مورد ابزار جنگ به نقل از طباطبایی به سفرنامه پیترو دولولا استناد می‌کنیم. او مشاهدات خود را به این صورت ذکر می‌کند که گرچه دیگر مانند گذشته استفاده از تفنگ خلاف مردانگی و شجاعت تلقی نمی‌شود، سرداران از به کار بردن تفنگ با این توجیه که حملش مناسب شأن و مقامشان نیست خودداری می‌کنند (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۵۷) تنها در یک جامعه عزت‌جو از حمل و استفاده از سلاح کاراتر در نبرد به این علت احتراز می‌شود که شأن و مقام شخص را تنزل می‌دهد (مصباح، ۱۳۹۳: ۹۴).

در مورد قواعد جنگی و محدودیت ایجاد آن در منازعات می‌توان علاوه بر اشاره‌ای کوتاه به هدیه به موارد اصرار و پافشاری و حساسیت شاه عباس به وفای به عهد اشاره کرد. فیلیز کاگمن، زرن تانیندی و لاسیگوا در دو مقاله جداگانه به گنجینه‌ای از آثار هنری موجود در قصر توپ قاپو و موزه مسکو می‌پردازند که بسیاری از آن پیش از آغاز هر جنگ میان صفوی و عثمانی از طرف شاهان صفوی به شاهان عثمانی اهدا شده‌اند (Çağman and TanindI, 1996 &

Lassikova, 2010: 51). این هدیه دادن نامتعارف نشانگر دیدگاه لیو در مورد مفهوم هدیه و تقابل آن با بازار است از نظر لیو، برخلاف مبادله در بازار که حفظ نظم اجتماعی را در کوتاه مدت باعث می‌شود و در جوامع حیثیت محور شری گریزناپذیر است، هدیه نمایش نظم اجتماعی و حافظ آن در بلندمدت است (Lebow, 2008a: 141).

در مورد وفای به عهد، اسکندر بیگ ترکمان اعتقاد دارد با آن که همیشه عثمانی به دیار صفوی لشکرکشی کرده و همیشه هم نبرد را واگذار کرده است، هرگاه حرف صلح به میان آمده برای آن که مبادا انگ نقض عهد به صفوی بزنند. شاه عباس فرمان به مصالحه داده است (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ ب: ۹۳۷).

در مورد محدود بودن اهداف جنگ در زمان شاه عباس هم می‌توان به طور مجلد به همان منطقی اشاره کرد که در برای محدود بودن اهداف جنگ در زمان شاه اسماعیل اشاره شد: مرگ سلطان عثمانی در حین نبرد دولت صفوی با امپراتوری عثمانی و توقف نبرد به جای تداوم آن در حالت تضعیف حریف به خاطر جدال داخلی بر سر قدرت. پس از بازگشت شاه عباس از عتبات عالیات در سال ۱۰۳۵ ق (۱۰۰۵ ش / ۱۶۲۶ م) وضع سپاه صفوی در بین‌النهرین به حدی رو به وخامت گذاشت که خود شاه عباس برای سر و سامان دادن به قضیه به بین‌النهرین عزیمت کرد و به نبردی با حافظ پاشا مشغول شد تا این که با کمبود آذوقه در طرف دیگر، سپاه عثمانی مجبور به عقب‌نشینی شد. در حالی که این موفقیت شاه عباس همزمان شد با مرگ سلطان عثمان دوم و جانشینی سلطان مراد چهارم و او می‌توانست از این فرصت با ادامه جنگ بهره بیشتری ببرد، واکنش او عبارت از فرستادن سفیری به باب عالی برای تریک جلوس سلطان مراد چهارم بود (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ ب: ۱۰۵۷ - ۱۰۴۴). این مورد نشان از این دارد که نبرد در دوران شاه عباس هم نبرد صرف برای فتح قلمرو - دیگری به منظور کسب ثروت یا امنیت و بقاء نبود (مصباح، ۱۳۹۳: ۹۷). البته در تمام موارد بالا بررسی‌های بیشتری که خارج از توان این مقاله است لازم است تا احتمال ضعف سپاه شاه عباس کنترل شود.

با اشاره به مصادیق محدود ولی کلی، به محدودیت در ابزار، قواعد و اهداف جنگ در زمان شاه عباس نشان دادیم که نبردهای این دوران آن چنان در راستای تسخیر یا افزایش عمق استراتژیک به منظور کسب ثروت یا امنیت و بقاء نبود.

ب) منزلت جوئی

منزلت جوئی به عنوان سوّمین مؤلفه عزت جوئی به دو وجه شناسائی و احیاء اعتبار تقسیم می شود. در ادامه هر یک از این دو وجه بررسی می شود.

شناسائی

فرایند شناسائی دولت صفوی روش انتقاد - انحراف - یارگیری است. عثمانی گرچه یک امپراتوری با هسته اولیه ترک بود، در گذر زمان وارث خلافت اسلامی نیز شد. این مهم درست در زمان سلطان سلیم رخ داد. سلطان سلیم کسی بود که علاوه بر اضافه کردن سرزمین های پهناوری بر متصرفات عثمانی از سویی توانست در سال ۹۲۳ ق (۸۹۶ ش / ۱۵۱۷ م) پس از شکست دادن کامل ممالیک مصر و تسلط بر مصر و شام کلیدهای بلاد مقدس مکه و مدینه را به دست آورد و از سویی دیگر، دستگاه خلافت اسمی بازماندگان خلفای عباسی را که پس از غلبه مغول بر بغداد با فرار المستنصر بالله از زندان مستعصم (آخرین خلیفه عباسی) به مصر و تشکیل سپاهی در ۶۵۹ ق (۶۴۰ ش / ۱۲۶۱ م) در آروزی بازپس گیری بغداد از مغولان حکومت عباسی در مصر را تشکیل داد، برچیند و به زور خلیفه را وادار کند تا خلافت مسلمین را رها کرده به سلیم واگذارد و عنوان خلیفه مسلمین تا اوایل قرن بیستم میلادی به حکومت عثمانی برسد. خلفای عباسی مصر تنها جنبه روحانی و مذهبی داشتند و هیچ گونه قدرت سیاسی و حکومتی نداشتند و همواره وسیله ای در دست ممالیک مصر بودند (مصباح، ۱۳۹۳: ۹۸).

در چنین اوضاعی دولت صفوی در حال تکوین در جغرافیایی بود که اکثریت اهالی آن (نوائی، ۱۳۴۷ : ۲۷۴-۲۷۲) سنی مذهب بودند. شاه اسماعیل در اولین قدم خود برای شناسائی برخلاف دیگر واحدهای سیاسی از فرستادن تبریک و ارسال هدیه برای آغاز سلطنت سلطان سلیم خودداری کرد. نپذیرفتن خلافت اسلامی سلطان عثمانی از سوی شاه اسماعیل را می توانیم بر اساس بخش نظری مقاله، مرحله انتقاد بدانیم.

در گام دوّم شناسایی از این روش باید شاهد انحراف باشیم. در مورد انحراف می توانیم به مواردی مثل تغییر مذهب اشاره کنیم. این «انحراف» دولت تازه تأسیس صفوی از اسلام سنی، به یکی از مهمترین فروع دین، یعنی جهاد، هم تسری یافت. اگر تا آن زمان جهاد به مفهوم نبرد با «کفار مسیحی» بود و شیوخ اردبیل نیز از زمان جنید در جهاد با دشمن طبیعی خود، یعنی

مسیحیان شمال اردبیل، بودند که تفسیر تازه‌ای از جهاد ارائه شد که به موجب آن، عمل به این «واجب خدا» را تنها منحصر به مسیحیان نمی‌دانست بلکه استفاده از آن را علیه عثمانیان سنی مذهب نیز واجب می‌دانست (امورتی، ۱۳۸۹: ۳۱۷-۳۱۶).

«انحراف» از اساس هویت متعارف چنان عیان بود که سلطان سلیم هم مشخصاً به آن اشاره می‌کند. سلطان سلیم در نامه‌های اول، دوم و سوم خود به شاه صفوی هم به این «انحراف» اشاره کرده است. در نامه اول سلطان سلیم این انحراف را «تخریب مساجد و منابر و احراق مراقد، مقابر و اهانت علما و سادات و القاء مصاحف کریمه در قاذورات و سب شیخین کریمین رضی الله عنهما» معرفی می‌کند (نوائی، ۱۳۴۷: ۱۴۵). در نامه دوم، رسمی کردن مذهب تشیع با عبارت «تابع رأی ضلالت آرای خود ساخته و اساس دین متین را برانداخته» مصداق انحراف شناخته می‌شود (نوائی، ۱۳۴۷: ۱۵۸) و در نامه سوم سلطان سلیم با خواندن دولت صفوی به عنوان «مرکز دایره فتنه و فساد در صفحه روزگار» و فراخواندن او به «احیاء مراسم دین محمدی و اقامت ناموس شرایع احمدی» استنباط خود را از انحراف را نشان می‌دهد (نوائی، ۱۳۴۷: ۱۶۶).

اما فرایند شناسائی صرفاً با انتقاد و انحراف بدون مرحله یارگیری به سرانجام نمی‌رسد. در مورد یارگیری اشاره به چند نکته کفایت می‌کند. اول، در دولت صفوی منصبی به نام خلیفه‌الخلافتی وجود داشت که به چهره برگزیده صوفیان وابسته به خانقاه شیخ صفی داده می‌شد و وظیفه‌اش عبارت از دعوت سایر بلاد به تصوف بود و گرچه هر اندازه از دامنه نفوذ تصوف کاسته می‌شد، اهمیت این منصب نیز کاهش می‌یافت ولی تا روزگار شاه سلطان حسین این منصب وجود داشت (جعفریان، ۱۳۸۸: ۳۶۶).

دومین نکته در مورد یارگیری به ائتلاف دولت صفوی با برخی از واحدهای سیاسی دیگر مثل ممالیک اشاره دارد. پس از جنگ چالدران و پیروزی سپاه سلطان سلیم در این جنگ، این اتحاد دولت صفوی با ممالیک مصر و تهدید و هشدار این: واحد سیاسی به سلطان سلیم بود که در صورت حمله به دولت صفوی سپاه ممالیک به شام خواهد آمد (نوائی، ۱۳۴۷: ۲۶۳) همچنین می‌توان به نزدیکی شاه اسماعیل با ظهیرالدین محمد بابر، بنیانگذار سلسله گورکانیان (غفاری فرد، ۱۳۸۷: ۶۸) نزدیکی به غرب و اروپا به طور عام (مشفق فر، ۱۳۸۲: ۱۲۷) و ونیز (قدیمی قیداری، ۱۳۸۵: ۵۶) و کارل پنجم (غفاری فرد، ۱۳۸۵: ۷۹) به طور خاص اشاره کرد.

مصداق سوم یارگیری تحرک افقی و مهاجرت برخی از اتباع ساکن در قلمرو امپراتوری

عثمانی به قلمرو دولت صفوی است. آسیای صغیر دارای مردمی شیعه مذهب بود. اینان در ابتدا دنباله رو حسن خلیفه از مریدان شیخ حیدر پدر حسن خلیفه با وجود مریدی: شاه اسماعیل بودند که در زمان قدرت شیخ حیدر خلیفه آناطولی بود (بیانی، ۱۳۸۵: ۲۹۷). شیخ حیدر و ارادت به او و تصوّف مستمری بگیر بایزید دوّم پدر سلطان سلیم بود. چرا که بایزید دوّم عنایت خاصی به درویش و صوفیان داشت. با این حال، اسماعیل در اوایل برآمدنش، سفرایی را برای برانگیختن هوادارانش در آناطولی به آنجا فرستاد. هدف او گردآوری ترکمانان آناطولی بود که از همان آغاز کار شاه اسماعیل شیفته کمالات او شده بودند، ولی حتی پادشاه درویش دوستی مثل بایزید دوم هم نمی توانست به این یارگیری آن بی اعتنا باشد (مصباح، ۱۳۹۳: ۱۰۱).

سلطان عثمانی به منظور جلوگیری از مهاجرت توده‌های اتباعش و خاتمه دادن به تقویت توان نظامی صفوی در سال ۹۰۶ ق (۸۸۰ ش / ۱۵۰۲ م) اولین دستور تعقیب طرفداران تصوّف را در آناطولی صادر کرد و هر کس به طرفداری از صفوی دستگیر می شد با داغی بر صورت به جنوب یونان تبعید می شد (رویمر، ۱۳۸۹: ۳۳ و ۳۷-۳۶).

احیاء اعتبار

زمانی می توان از احیاء پدیده‌هایی سخن به میان آورد که آن پدیده در مقطعی از زمان از میان رفته باشد. در این مقاله از میان رفتن اعتبار ناشی از داشتن و القا شدن دو احساس است: اول احساس تحقیر و دوّم احساس شرم. در این دو بخش به ترتیب، احیاء اعتبار از دست رفته ناشی از احساس تحقیر فرایند تحقیر - خشم - انتقام پیش از جنگ چالدران برای طرف عثمانی و سپس احیاء اعتبار از دست رفته ناشی از فرایند شرم - جبران در دو مقطع پس از شکست چالدران برای شخص شاه اسماعیل و از هنگام سلطنت شاه عباس به تصویر کشیده می شود.

احیاء اعتبار از دست رفته ناشی از احساس تحقیر

فرایند تحقیر - خشم - انتقام برای احیاء اعتبار را در ورود امپراتوری عثمانی به جنگ چالدران می بینیم. رسیدن امپراتوری عثمانی به خلافت اسلامی (نوائی، ۱۳۴۷: ۲۷۴-۲۷۲) و عدم ارسال هدیه از سوی شاهان صفوی به او (نوائی، ۱۳۴۷: ۱۱۴-۱۱۳ و ۱۳۴) و در نهایت عدم شناسائی خلافت اسلامی از سوی شاهان دولت صفوی، موانعی در برابر خودابرازی امپراتوری عثمانی و

سلطان سلیم بودند و گفتیم مانع در برابر خودابرازی به معنای یکی از علل احساس تحقیر است. از سوی دیگر اگر تمام حملات دولت صفوی و ایادیش به امپراتوری عثمانی (روملو، ۱۳۴۷: ۱۳۴؛ رویمر، ۱۳۸۹: ۴۰ - ۳۹) و فتح برخی قسمت‌های قلمروی عثمانی (رویمر، ۱۳۸۹: ۳۷ و اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ الف: ۲۹ - ۲۸ و ۳۱ - ۳۲ و ۳۴ - ۳۶) را به عنوان زیر سؤال بردن استقلال امپراتوری عثمانی به این علت که دیدگاه‌های متعارف هم این امر را علتی برای مقابله به مثل می‌دانند از بررسی‌های خود خارج کنیم، می‌توان به موردی دیگر از تحقیر سلطان عثمانی اشاره کرد: نامه تهدیدآمیز خان محمد استاجلو به سلطان سلیم (روملو، ۱۳۴۷: ۱۴۴ - ۱۴۳) به عنوان تهدیدی از سوی کنشگر پایین‌تر در سلسله مراتب و تلاشی برای هم‌اوردطلبی او.

مرحله بعدی این فرایند عبارت از خشم است. سلطان سلیم در برابر این تحقیرهای کنشگر پایین‌تر در سلسله مراتب، توانایی خویشتن‌داری خود را از دست داد و خشم خود را بدین ترتیب بروز می‌دهد: جلوگیری از مهاجرت توده‌های آنان به قلمرو دولت صفوی، دستور تعقیب، سرکوبی و تبعید آنان به جنوب یونان (رویمر، ۱۳۸۹: ۳۷) و در نهایت قتل چهل هزار شیعه در آناطولی (نوائی، ۱۳۴۷: ۱۱۴).

مرحله آخر فرایند احیاء احترام برای سلطان سلیم عبارت از انتقام بود. گفتیم مظهر و جلوه انتقام عبارت از ورود به منازعه است. سلطان سلیم این مرحله را با فرستادن چهارنامه (نوائی، ۱۳۴۷: ۱۳۶) تحریک‌آمیز برای شاه اسماعیل انجام داد تا او را وادار به ورود به جنگ کند و سرانجام نیز موفق شد تا شاه اسماعیل را وادار به ورود به منازعه کند. شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران گرچه موجب هیچ تحقیری نبود، با از دست رفتن نقش مرادی شخص شاه اسماعیل نزد قزلباشان، احساس شرم را در او به وجود آورد (مصباح، ۱۳۹۳: ۱۰۳). بنا به تأثیرگذاری سطوح انباشت اجتماعی مجاور می‌توان تلاش شاه اسماعیل برای احیاء اعتبار از دست رفته ناشی از احساس شرم را در سطح انباشت اجتماعی منطقه‌ای نیز مشاهده کرد.

احیاء اعتبار از دست رفته ناشی از احساس شرم

فرایند شرم - جبران در دوران شاه عباس

عزت جوئی شاه عباس از موارد سخت مورد بررسی در این مقاله است. از دیدگاه بسیاری از پژوهش‌گران داخلی معاصر یا جهانگردان اروپائی همان زمان، شاه عباس «در مناسبات بین‌المللی

جز منطق مصالح «ملی» را در نظر نمی گرفت» و در روابط خارجی با عثمانی درایت و تعقل داشت (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۲۱۰-۲۰۹). این ادعا تا حدی در مقابل قصد مقاله است که یکی از آثار عزت جوئی را غلبه انگیزش وجدان بر انگیزش خرد و عقل می داند. دو ملاحظه بر این مقدمه وجود دارد که اولی تا حدی آن را سست می کند و دومی راه دیگری را برای نشان دادن عزت جوئی شاه عباس در پیش روی مقاله قرار می دهد. ملاحظه اول که پیش از این به آن اشاره شد، به این شرح است که نگاه به عقلانیت در زمان شاه عباس کاملاً مربوط به نتیجه است، نه فرایند. این نگاه با توجه به نتایج به دست آمده از تصمیمات شاه عباس، «در نظر گرفتن منطق مصالح ملی» را به او نسبت می دهد. ملاحظه دوم با استناد به فرایند شرم - جبران برای احیاء اعتبار، خویشن داری و عمل بلندمدت و کنش مند به جای عمل کوتاه مدت و واکنشی را معادل فقدان عزت جوئی نمی داند (مصباح، ۱۳۹۳: ۱۰۵).

در این بخش شرم عبارت از کاهش اعتبار تاریخی و نزد شاه عباس عبارت است از دست رفتن قلمرو دولت صفوی در حین رسیدن او به سلطنت است. جبران هم عبارت از بازتعریف و/یا کسب مجدد اعتبار تاریخی و نزد شاه عباس عبارت از رسیدن به همان قلمرو اسلاف خود است. گر چه شاه عباس تا پیش از رسیدن به این قلمرو هر گونه صلح میان خود و عثمانی را رد می کند، فرایند جبران به عنوان امری کنشی و بلندمدت عبارت از به رسمیت شناختن اولیه قلمرو از دست رفته و خرید زمان با انعقاد قرارداد صلح با عثمانی و مواجهه با دشمن شرقی، ازبکها، است. سپس، فرایند جبران مستلزم شکستن این صلح اولیه با توجیهی است که خلاف قواعد، ارزشها و هنجارها و در واقع به نحوی نباشد که موجب عهدشکنی از سوی شاه عباس شود. در فرایند جبران، شاه عباس هر گونه پیشنهاد صلحی از سوی عثمانی پیش از کسب مجدد قلمرو سابق از سوی دولت صفوی را رد می کند و صلح تنها زمانی به دست می آید که قلمرو موروثی مجدداً به دست آمده باشد. لازم به ذکر است خویشن داری شاه عباس را می توان به صورت جزئی تر و بدین ترتیب نیز دید که در مواردی در حین جنگ او مخالف برخورد احساسی سربازان در حمله به دشمن است یا در مواردی او آغاز نبرد را تا کسب آمار و اطلاعات دقیق از نفرات و دشمن به عقب می اندازد.

در پاراگراف بالا از دست رفتن تدریجی قلمرو موروثی شاه عباس به عنوان کاهش اعتبار تاریخی و مصداقی از شرم نشان داده شد. جبران این شرم از همان زمان آغاز شد. اولین قدم این

جبران عبارت از خویشتن‌داری شاه‌عبّاس بود. او در سال‌های ۹۹۷ ه. ق. ۹۶۸ ه. ش. ۱۵۸۹ م با جدایی آذربایجان، قراباغ و گنجه، شروان و داغستان و متصرفات صفوی در گرجستان، بخش‌هایی از کردستان و لرستان و بغداد و بین‌النهرین از ایران و الحاقش به عثمانی موافقت کرد، چرا که او امیدی به پیروزی در چند جبهه داخلی و خارجی نداشت و به همین سبب با صلح با عثمانی خیال خود را از حدود غربی خود آسوده کرد و حواس خود را بر درگیری‌های داخلی و جبهه شرقی متمرکز کرد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ الف: ۴۰۰-۳۹۹؛ رویمر ۱۳۸۹: ۸۲-۸۱). اما خویشتن‌داری شاه‌عبّاس به این مورد کلی محدود نیست. در بسیاری از موارد نبرد با عثمانی شاهد خویشتن‌داری‌ها و تعقل او هستیم.

گفتیم در واقع تا سال هفدهم سلطنت شاه‌عبّاس، او مشغول قلمروهای شرقی دولت صفوی و با ازبک‌ها درگیر بود. پس از این سال است که متوجه قلمرو غربی خود یعنی آذربایجان و تبریز شد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ ب: ۶۴۰-۶۳۶) اما او که طی معاهده‌های آذربایجان را به عثمانی واگذار کرده بود، چگونه می‌توانست این معاهده را از اعتبار بیاندازد اما به عهدشکنی متهم نشود؟ شاه‌عبّاس زمانی که فهمید فرماندار گیلان در مقابل واگذاری استحکامات لاهیجان و تسهیل عبور ارتش عثمانی از راه دریای خزر به قزوین حمایت او را خواستار شده است. رسماً به دربار عثمانی شکسته شدن پیمان را خاطر نشان کرد (بیانی، ۱۳۸۴: ۴۲۴). سپس ابتدا با شایعه کردن مقابله با هجوم اروپاییان به بحرین و رفتن به سمت فارس لشکر را آماده کردند و در ادامه با اعلام منصرف شدن لشکر اروپاییان و در عوض «هوس سیر و شکار مازندران» به آماده‌سازی لشکر را ادامه دادند و در نهایت در تاریخ هفتم ربیع الثانی ۱۰۱۲ ق (بیست و سوم شهریور ۹۸۲ ش/چهاردهم سپتامبر ۱۶۰۳ م) از اصفهان خارج شدند و در قزوین حقیقت ماجرا برای سپاه روشن شد و «بیازده روز به حوالی تبریز رسیده صبح روز دوازدهم به شهر داخل شدند» (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ ب: ۶۳۸).

در مرحله جبران شاهدیم به موازات این جبران و درخواست‌های صلح از سوی عثمانی شاه‌عبّاس هرگونه صلح را تا رسیدن به «قلمرو موروثی» رد می‌کند و به عبارتی تا رسیدن به «قلمرو موروثی» یا همان احیاء اعتبار را تداوم می‌دهد. در این جا مواردی از این تداوم را مشاهده می‌کنیم: «در زمستان ۱۰۱۳ ق (۹۸۳ ش ۱۶۰۵ م) با توصیه سنان پاشا پیشنهاد برقراری مجدد صلح قبلی بدین ترتیب داده شد که قلمرو سمت تبریز ارس متعلق به صفوی و قلمرو دیگر ارس

متعلق به عثمانی باشد و تخلفات دو همت بلند شاهی و تهمت ارجمند پادشاهی مصروف بر آن است که کل ممالک و «طرف نادیده انگاشته شود، اما بلاد قلمرو شاه [...] که در حین مصالحه با سلطان سلیمان خواندگار روم داخل سنور قزلباش بوده به دستور» تسخیر و تصرف در آورده نیم زرع از زمین دایر و بایر متعلقه به شاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارند (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ ب: ۶۷۲؛ تأکید از نگارنده).

تا سال ۱۰۱۵ ه. ق. / ۹۸۵ ه. ش. / ۱۶۰۷ م تمام آذربایجان و گرجستان مجدداً به تصرف صفوی درآمد ولی شاه عباس پذیرش صلح را منوط به استرداد تمام متصرفات ایران در زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب کرد (بیانی، ۱۳۸۴: ۴۵۶)

در راه نخجوان زنی گرجی به نام گلچهره که قبلاً در خدمت صفوی بود نزد شاه عباس آمد تا مساعی جمیله‌ای برای صلح مجدد انجام «عرایض آورد ماحصل کلام آن که همیشه سلاطین عدالت آئین امنیّت عالم و ترفیه دهد احوال امم را بر مطالب عالیه دنیوی راجح و مقدم داشته‌اند [...] و التماس کرده بود که به جهت حصول نیک نامی دنیا و ثنوبات عقبی [...] با پادشاه ذیجاء روم بادی الفت و وفاق گردند» شاه عباس با اشاره به عهد و پیمان میان پدرش و سلطان سلیمان و پسرش سلطان سلیم در جواب می‌گوید: «بعد از واقعه ناگزیر شاه جنت مکان به مجرد اندک اختلالی که به جهت منازعه اویماقات در میانه قزلباش واقع بود رومیان فرصت یافته بی جهت نقض عهد و پیمان کرده مملکت موروثی ما را به غضب متصرف شدند و اکنون ما طالب حق موروث خودیم اگر فرمانروای ممالک روم عهد پدران را منظور داشته در مقام الفت باشد و سنور و سرحد به قاعده آن زمان مقرر گردد ما نیز به جهت ترفیه حال خلائق و عبادالله از طریق خصومت و عناد عدول کرده سالک مسالک دوستی و اتحاد می‌گردیم و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت بوده باشد توکل بالطف ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی باز نمی‌داریم» (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ ب: ۷۲۱ - ۷۲۰؛ تأکید از نگارنده).

مراد پاشا وزیر اعظم سلطان احمدخان در سال ۱۰۱۸ ه. ق. با اعلام این که سلطان عثمانی او را برای انجام جنگ یا انعقاد صلح اختیار تام داده است به سمت آذربایجان رفت و پیشنهاد مصالحه به شاه عباس می‌دهد. پاسخ شاه عباس چنین بود: «چون آن دستور معظم خیراندیشی کرده گفتگوی مصالحه به میان آورده ما نیز بر ترفیه حال عبادالله رضا به آن داده حسب التماس آن جناب‌نامه صلح آمیز دوستانه فرستادیم و سخن ما همان است که به محمد بیگ گفته‌ایم که اگر

از آن طرف مصالحه به دستوری که فیما بین پادشاهان رضوان آشیان وقوع یافته بغلاظ ایمان تأکید یافته بود ممهّد گردد از این طرف نیز بساط خصومت و نزاع درنوردیده صلح می‌کنیم و الا آنچه در مشیت الهی بوده باشد از ممکن غیب به منصفه ظهور خواهد رسید (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ ب: ۸۲۱؛ تأکید از نگارنده).

در سال ۱۰۳۵ ه.ق / ۱۰۰۴ ه.ش / ۱۶۲۶ م حافظ احمد پاشا که بغداد را محاصره کرده بود و دور خود را خندق کشیده بود به ساخت برج و بارو دور خندق خود مشغول شد. نیت او ایجاد قحطی در قلعه و در نهایت فتح آن بود. از سوی دیگر علی بیگ نامی از اکراد که از آشنایان زینل بیگ بود به همراه چاوشی عثمانی نزد او آمد و درخواست دیدار با شاه عباس را کرد. چاوش در دیدار با شاه عباس گفت که سردار از سوی سلطان عثمانی برای فتح بغداد آمده شاه عباس در جواب به این اشاره کرد که بغداد «ملک موروث همایون ما است» ولی در نهایت زینل بیگ را نزد سردار فرستاد ولی در آن گفت و گو حاصلی جز آغاز جنگ نبود: در نهایت حمله با تعدادی کمی از سوی صفوی آغاز شد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۷ ب: ۱۰۴۶-۱۰۴۴؛ تأکید از نگارنده).

موارد بالا پنج موردی است که نشان می‌دهد شاه عباس تا جبران شرم و رسیدن به قلمرو موروثی خود از صلح چشم‌پوشی کرد و موجب تداوم منازعه با عثمانی شد.

نتیجه‌گیری

در تاریخ ایران معاصر، پیدایش انقلاب اسلامی ایران با مختصات قابل توجهی که داشته است، یک رویداد بزرگ به شمار می‌آید. به نظر نگارندگان این حادثه بزرگ سیاسی، تاریخی دارد و اندیشه‌ای، که گاه تا ژرفای تاریخ اسلام و ایران نیز بازگشت می‌کند. سخن بر سر این است که مؤلفه‌های موجود در سیاست خارجی موسوم به عزت طلب انقلاب اسلامی، تصنعی است یا در تاریخ تحولات و اندیشه اسلام و ایران، ریشه‌هایی دارد؟ باورمندان به «سیاست خارجی منزلت طلب» بر این باورند که در تاریخ سیاست خارجی ایران از گذشته تا امروز، «سائقه عزت طلبی» حضور و جایگاه ویژه‌ای داشته و دارد. اسطوره‌های ایرانی و ائمه اطهار شیعه، همگی به این علت در حافظه تاریخی ایرانیان عزیز و ماندگار شده‌اند که علیه حکام وقت و قدرت‌های زورگو مقاومت کرده‌اند و در این راه به شهادت رسیده‌اند. فرهنگ استراتژیک

ایرانی بر مبنای عزت و تعصب ملی - شیعی بنا شده است که نمود آن در سیاست خارجی قابل مشاهده است. این فرهنگ منزلت طلبی از قبل از انقلاب اسلامی به ویژه در دوران صفویه وجود داشته و پس از وقوع انقلاب اسلامی تقویت، تثبیت، تداوم و کمال پیدا کرده است، به طوری که اولویت های منافع ملی ایرانیان را هنوز نه اقتصاد و رفاه که منزلت طلبی مذهبی و ملی تعیین می کند. در همین راستا دوران صفوی، که دوره بازیابی هویت ایرانی - اسلامی بر مبنای تشیع و احیای قدرت از میان رفته کشور محسوب می شود؛ مصداقی از پیشینه تاریخی حضور ریشه دار سائقه عزت طلبی ایرانیان در فرهنگ استراتژیکشان بوده است که با تمام فراز و نشیب های تحولات خارجی، همچنان در مرکز تدوین استراتژی های خارجی قرار داشته و با وقوع انقلاب اسلامی ایران به شکوفایی و بالندگی رسیده است.

منابع

الف - فارسی

- اسکندر، بیگ ترکمان، (۱۳۸۷ الف)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، (جلد اول، چاپ دوم) تهران: مؤسسه انتشارات امی کبیر.
- اسکندر، بیگ ترکمان، (۱۳۸۷ ب)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، جلد دوم، چاپ دوم) تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
- امورتی، ب.س، (۱۳۸۹)، *مذهب در دوره صفوی، در تاریخ ایران*، ویراستار دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- امیرمحمود بن خواندمیر، (۱۳۷۰)، *ایران در روزگار سلطنت شاه اسماعیل و شاه طهماسب*، به کوشش غلامرضا طباطبایی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- بیانی، خانابا، (۱۳۸۴)، *تاریخ نظامی ایران، جنگ‌های دوره صفویه*، (چاپ دوم)، تهران: مرشد.
- جعفریان، رسول، (۱۳۸۸)، *سیاست و فرهنگ روزگار صفوی*، جلد ۱، تهران: نشر علم.
- دانشگاه کمبریج، (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران (دوره صفویان)*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- رویمر، ه. ر، (۱۳۸۹)، «برآمدن صفویان». *در تاریخ ایران (دوره صفویان)*، ویراستار دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- سیوری، ر.م، (۱۳۸۹)، «نظام تشکیلاتی صفویان»، *در تاریخ ایران (دوره صفویان)*، ویراستار دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- شکر، یدالله، (۱۳۵۰)، *عالم آرای صفوی*، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- غفاری فر، عباس قلی، (۱۳۸۵)، «نامه نگاری‌های شاه اسماعیل اول صفوی با شارلکن (کارل پنجم) / امپراتور آلمان»، *تاریخ روابط خارجی*، شماره ۲۹ (زمستان ۱۳۸۵).
- غفاری فر، عباس قلی، (۱۳۸۵)، «روابط شاه اسماعیل اول صفوی با ظهیرالدین محمد بابر»، *تاریخ روابط خارجی*، زمستان، شماره ۳۷.
- فلسفی، نصرالله، (۱۳۴۲)، *سیاست خارجی ایران در دوره صفویه*، تهران: نشر کتاب‌های جیبی.
- قدیمی قیداری، عباس، (۱۳۸۵)، «نکاتی درباره سفیران دولت‌های اروپایی در دربار صفوی»، *تاریخ روابط خارجی*، بهار و تابستان، شماره‌های ۲۶ و ۲۷.
- لکه‌پارت، ل، (۱۳۸۹)، *تماس اروپائیان با ایران ۱۳۵۰-۱۷۳۶ م*، *در تاریخ ایران (دوره صفویان)*، ویراستار دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- متی، رودلف، (۱۳۹۰)، *اقتصاد و سیاست خارجی عصر صفوی (چهار مطالعه موردی)*، ترجمه حسن زند، چاپ دوم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مشفق فر، ابراهیم، (۱۳۸۲)، «طرح اتحاد ایران و اروپا در دوره صفوی»، *تاریخ روابط خارجی*،

زمستان، شماره ۱۷.

- مصباح، احسان، (۱۳۹۳)، عزت جوئی و منازعات دولت مدرن ایران با جهان، پایان نامه دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ندلیو، ریچارد، (۱۳۹۱)، نظریه فرهنگی روابط بین الملل، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، روح الله طالبی آرانی و مرتضی نورمحمدی، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- نصر، سید حسین، (۱۳۸۹)، فعالیت های فکری، فلسفه و کلام در دوره صفوی، در تاریخ ایران (دوره صفویان)، ویراستار دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- ولایتی، علی اکبر، (۱۳۷۴)، تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه عباس اول صفوی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- ولایتی، علی اکبر، (۱۳۷۵)، تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- خامنه ای، سید علی (۱۳۷۹)، تجلیل از شخصیت شیخ صفی الدین اردبیلی، پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری.

ب- انگلیسی

- Bowman, James, (2006), *Honor: A History*, New York, Encounter Books.
- Lebow, Richard (2008a). *A Cultural Theory of International Relations*. New York: Cambridge-- University Press.
- Lebow, Richard, (2008b), "Identity and International Relations", *International Relations*, Vol. 22, No. 4.
- Mitzen, Jennifer, (2006), "Ontological Security in World Politics: State Identity and the SecurityDilemma", *European Journal of International Relations*, Vol. 12, No. 3.
- O'Neill, Barry, (1999). *Honor: Symbols and War*, Ann Arbor, University of Michigan Press.
- Onuf, Nicholas, (2009), "Motivation", *International Relations*, Vol. 23, No. 1.
- Steele, Brent, (2008), *Onlogical Security in International Relations: Self-*

Identity and the IR State. London and New York, Routledge.

- Waltz, Kenneth, (1979), *Theory of International Politics*, New York: Random House.

- Wolf, Reinhard, (2011), “Respect and Disrespect in International Politics: The Significance of Statusrecognition”, *International Theory*, Vol. 3, No. 1.